

نگاهی به مهندسی فرآیند **خونین صلح « مسلح ! »** در افغانستان و منطقه !

چگونه صلحی و برای چه هدفی !؟



محمد امین فروتن

میگویند :

شخصی از یک زینه بلندی (پله یا نردبان) بر زمین افتاد و جان داد ، پسرش او را در خواب دید و پرسید؛ از سوال و جواب و شب اول قبر چه خبر؟ پدر در جواب گفت؛ حساب من به اندازه ای روشن بود که نیازی به سوال و جواب نداشت، از زینه (نردبان) که افتادم یگراست وارد جهنم شدم!

بدون تردید داستان غم انگیز و خونین هیأتی که به نام « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » علی الظاهر بر جغرافیای سرزمین ما حکمرانی میکنند مصداق عینی داستان اُفتیدن همین شخص است که از زینه به پائین اُفتیده و با کارنامه های روشن اش یگراست بسوی جهنم پرتاب گردیده بود .! کار زار جامعه و مردم ما تا آنجا جدی شده است که می بینیم برخی از « شکمبارگان تاریخ » این پادو ها و وابسته گان سرمایه داری بین المللی از مهمترین تکیه گاه های دستجات سیاسی و گروه های حتی به ظاهر « جهادی و مذهبی » به حساب می آیند . این یک طرف قضیه است ، اما طرف دیگر این است که بسیاری از سرمایه داران بزرگ و ثروتمندان سطح بالا !! سرمایه و ثروت را بصورت مساویانه در انحصار همین سیستم مافیائی همچون خانواده ء واحد در آورده اند ، از اینها که بگذاریم کسانی نیز هستند که اگر بصورت مستقیم بازوی مستحکم مافیای حاکم را تشکیل نداده اند به هر حال با زدوبند با دلالان دست چندم مافیای حاکم توفیق اخذ بدست آوردن و کسب سرمایه و امکانات به «ابزار مشروعیت « حقوقی و « سیأ » سی و امثالهم را پیدا کرده اند . علاوه بر اینها ثروتمندانی را نیز در بازار مافیائی جامعه افغان میتوان سراغ دید که هیچ یکی از ترفند های فوق الذکر را به کار نه بسته اند مگر از راه و طریق دیگری و به ظاهر « کاملاً مشروعی » به مقصود خویش رسیده اند که از قدیم گفته اند : « **الطرق الی الاسکناس بعد د نفوس الناس !** » اینان همان کسانی هستند که در طرح مورد بحث ما با توصیف « کار به اهل کارمگر برای سیستم جبارو مافیائی » برای کسب در آمد از این راه مشخص می شوند . چنین گروه و طائفه ای مسلماً با این شیوه برای افزایش سرمایه و درآمد شان ، سرمایه گذاری و تشریف به فعالیت های بزرگ اقتصادی و سهم گیری در شرکت های تجاری و پیوستن به « خانواده ای از نظام سرمایه داری » سود می جسته اند . به همین دلیل هم است که ما نه به افراد تنگدست ، مجبور و بی‌نوی از این قبیل ، بلکه بیشتر به صاحبان ثروت ها و سرمایه های بزرگی توجه داریم که واقعاً میتوان سراغ آنها را در درون سیستم مافیائی حاکم باید جستجو کرد ، بنابراین در پرتو اینگونه معادلات است که تمامی کتگوری های مافیائی اقتصادی که به ظاهر زمام امور جامعه ما را در دست دارند و فوقاً به آن اشاره گردید از معادله قدرت و ثروت به مثابه « **ناموس مشترک نظام سرمایه داری حاکم** » نگهداری و پاسداری می نمایند . و چنین است

که تمامی پاسبانان مافیائی قدرت از بیم « مرگ » دست به خود کشی زده و همه شهر و روستا را بنام « تأمین صلح » و « مصالحه » به آتش می کشند .

صلح توده ها یا معامله گری دولت ها ! ؟

اکنون که گویا کارد به استخوان مافیائی حاکم بر سرنوشت مردم و جامعه ما رسیده است ، زیرا دیگر کسانی را برای معامله می گمارند و شیوه های را بکار میگیرند که نه اهل نظام اند و نه مردانی از انتظام ! البته شیوه ها و روش های را نیز که برای رسیدن به اهداف مافیائی و منافع استعماری و اقتصادی خویش بکار می بندند ، از همان آغاز و با انگیزه های انتقام جویانه و طناب های خام منافع اهرم های چند گانه قدرت در میهن جنگ زده ما بسته بندی شده است . زیرا مسخره ترین آوازی که از همان نخستین روزهای تشکیل « دولت مؤقت افغانستان » از حنجره خونین مگر « طلائی !! » نظام حاکم کنونی شنیده میشود و گام به گام بصورت تراژدیک و غم انگیزی تکرار میگردد ، همانا مسأله صلح و آشتی با کسانی و نیروهای بوده که از قطار حرکت عمومی تاریخ و جامعه باز مانده بودند و نظام حاکم بر سرنوشت کشور افغانستان با داشتن « **مشروعیت مشروط سیاسی و حقوقی** » برای دعوت از نیروهای مخالف یک کمیسیون عالی و ظاهراً مستقل بنام کمیسیون « **مستقل ملی تحکیم صلح** » تحت زعامت جناب حضرت صبغت الله مجددی یک شخصیت متنفذ روحانی که از قیادت و رهبری « **جبهه ملی نجات افغانستان** » نیز برخوردار بوده است تشکیل داد ، جالب آنجا است که میلیون ها دالر بودجه این کمیسیون که از سوی جامعه جهانی یا همان ائتلاف بین المللی ضد تروریسم پرداخته می شد و تا هنوز هم از « **کیسه خلیفه!** » به مصرف میرسند ؛ و با هزینه کردن صد ها میلیون دالر بودجه مصارفاتی این نهاد ، و سپری شدن هشت سال تمام که از تأسیس این کمیسیون به ظاهر مستقل میگذارد نه تنها در راه دعوت مخالفین رژیم کوچکترین تأثیری بجا نه گذاشت ، بلکه به علت فقدان سیستم عادلانه و سراسری اقتصادی و اجتماعی در جامعه افغانستان مشروعیت مشروط اداره حاکم بر کشور نیز آرام ، آرام فرو ریخت و برخی از جوان ترین نیروهای که پس از سالها رنج و درد و مشقات جنگ خانمانسوز ، در اسارت فقر عمومی اعم از فرهنگی و اقتصادی غوطه ور شده بودند دوباره بسوی مغاره های تاریک جنگ و انتقام برگشتند و در دام های از اهریمنان عصر که دشمنان صلح و آرامش انسان اند بصورت ناخواسته قرار یافتند و دوباره اهرم های قدرت کاذب را با شعار های دل فریبی نشانه گرفتند و بدین سان ارزشهای تاریخی فرهنگ و تمدن ما را در لهیب انتقام و شعله های آتش عقده ها با خاک یکسان ساختند .

سوال اینجاست که آیا عوامل و انگیزه های این همه ویرانی ها و کشتار های از بی گناهان ریشه در مزرعه ای از اهریمن بیرونی خارج از مرزها دارند ؟ و یا هم اکثریتی از این گروه خشونت طلب و انتقامجو لشکری از نا امیدانی است که به امید شان خیانت شده و در اوج غرائز انتقام به یک خود کشی نفرت انگیزی تن داده اند ؟ بدون شک و به گواهی واقیعت های تلخ و خونین جاری در کشور ما افغانستان اکثریتی از این جوانان و حتی کودکانی که پس از چندین سال انتظار تلخ نتوانستند خود را در سیستم حاکمی که بصورت جعل کارانه و نامشروع بنام «جمهوری اسلامی افغانستان» بوجود آمده است ، دریابند ، ناگهان تحت تأثیر تبلیغات دشمنان در کمین نشسته ای که خشونت و انتقام شعار دلپذیر شان است قرار گرفته و با مختصر شستشوی مغزی و عملیات روانی در لست طویلی از قاتلان نام نویسی می گردند ؛ !!

چنین است که می بینیم امروز ارزش های بلند بالا و تاریخی ملت افغانستان و کرامت خداداد انسانی مردم فقیر و بی‌نوا می ما از تیررس توطئه گران بین المللی در امان نیست ؛ ملت و مردمی که در سراسر تاریخ غم انگیز شان دارای ارزشهای خدائی و سرشار از معنویت و قربانی بوده امروز در منجلابی از تاریکی و غم آفتیده اند ، منجلابی که در آن همه روزه عزیزترین ارزشهای الهی و معنوی یک ملت کهن و باستانی فرو میروند ! و بالاخره جامعه و نه یک « ملتی » محتاجی هستیم که تمامی فرهنگ پر عظمت و پرافتخار مان به یک « کاسه گدائی » تبدیل گشته است . در چنین شرائط گشوده و غم باراست که قوم تاریخی و بزرگ ما اسیر جنس مافیای شده است که نه قوم را می شناسد ، نه حاکم را و نه محکوم را ، نه « اقلیت را و نه اکثریت را » ، پول و ثروت تبار و هویت و معرفت وجودی این مافیا را تشکیل می دهد ، می بینیم که به پیش چشم شان انسان های سرا فرازی که زمانی برایشان و ایمان ، جوان مردی و میهن دوستی مباحات و افتخار می کردند ، قیمت و ارزش ناچیزی پیدا کرده اند و برای « کسب مجوز اعمار یک بلند منزل » ، یک « سفر حج عمره از جنس شیطانی !! » یا یک بورس تحصیلی ، و یک آرزو و غریزه ء پوچ و ناچیز مادی که حتی با یک « نگاه مهربانانه ای از آقای رئیس » اشباع می شود به شکل فاجعه آمیزی تحقیر می شود ؛ خلاصه هرکسی قیمت و نرخی دارد ! و قیمت هرکس و هر نهادی و سازمانی به میزان آرزوهای کوچک و محقری که در زندگی روزمره شهروندان فقیر و ناتوانی دیده می شوند تعیین می گردد ؛ ! و چنین است که اکثریتی از آدم ها و باشنده گان این جغرافیای بنام افغانستان در زندگی روزمره و عادی متوجه کسب پول و ثروت اند به نظر و باور آنها این کمترین چیزی است که برای « انسان » بها و ارزشی اعطاً میکنند ! مگر دریغا و دردا !! که نه می بینند و نه میدانند این جوهری از ایمان و معنویت که از جنس پاک و آلوده نه شده « خداوند (ج) » است چگونه در لجنزاری از هوسهای پوچ و آرزوهای مبتذل و کوچک در چنگال دیوصفتان انسان نما آفتیده اند و بدستان خونین جلادان سرمایه داری لبرال معاصر « ذبح شرعی » میگردند . در یک کلام توده های از مردم بینوا با از دست دادن « خود آگاهی انسانی و اجتماعی » و فدا ساختن لذت « نه گفتن » در برابر ظلم و ستم ، در بستر یک آرامش کاذب و بی معنای شبه اشرافی که در اول برای تفریح به شکار می پرداخت و آرام ، آرام چنان نسبت به شکار حساسیت پیدا کرده است که اصلاً « شکار » ، « کارش » شده و به قول دانشمندی تنها لذت اش این است که میرود ، مادری ، پدری ، و فرزندی را از میان حیوانات با تیر میزند تا حیوان آنجا بیفتد و این « ابلیس زمان » لذت ببرد و با سر دادن یک قهقهه کثیفی برود و برود و همچنان بگشود و بگشود و لذت ببرد و اینگونه است که ملت بزرگ افغان با آن همه عظمت های خدا داد تاریخی اش در قلمرو یک جغرافیای محقر مگر باستانی معاصر به یک « دارالجنون » مبدل گشته است ، راستی چگونه میتوان در برابر این وضعیت تار و تاریک جامعه ما و در برابر این فاصله های وحشتناک طبقاتی ساکت بود و به بهانه « احترام به قانون و آزادی » بی تفاوت نشست ؟ اگر باور و اعتقاد بر خط اصیل اسلام داریم که حضرت علی (رض) یکی بنیانگذاران و معماران پیشتاز آن فرمود :

« هیچ نیازمندی گرسنه نه میشود مگر آنکه ثروتمندی حق او را خورده باشد . » باید برخاست و پیرامون حیات مانرا « خانه تکانی » بنیادی کرد و درکنار چنین اصلاحات ساختاری این واقعیت تلخ و درد ناک را نیز که دامن اکثریت « نخبه گان و شبه زمامداران مافیائی » جامعه درد مند ما را گرفته است باید پذیرفت که ثروت های « حرام اندر حرام » و انباشته شده روی هم ، که از غارت مستضعفین و محرومان بدست آمده است و باید به صاحبان اصلی آن یعنی همان پا برهنه گان

ویتیمان برگردانده شود . هرچند به قول جلالتمآب کرزی از سوی اهرم های پنهانی قدرت تحت حمایت و پشتیبانی قرار می گیرند!! و موثر های ضد گلوله در اختیار شان قرار داده می شوند و هفته ای دو شب بویژه روزهای آخیر هفته را در « دویی » و در کنار خانواده و شان سپری می کنند . بحث برسر این بود که آیا جوهر « صلح و آشتی » را نیز میتوان مانند دیگر لوازم و ضروریات زندگی چون آرد ، گندم ، شکر ، و روغن از مغازه های شهر تهیه کرد ؟ تا به مقدار لازم مبالغ ووجهی را برای بدست آوردن آن در نظر گرفت ؟ یا این است که ما اصولاً از شناخت آنچه که در جهان معاصر « صلح و آشتی با مخالفین » دانسته میشوند عاجزیم و تصور مان این است که مسیر « صلح و آشتی » نیز همچون جنگ و خشونت از سنگلاخ های کشتار و ویرانی عبور میکند ! لهدا باید برای رسیدن صلح و آشتی مخالف را تضعیف کرد تا همه مخالفان به صلح و آشتی روآوردند !!! چنانچه می بینیم برای اجرای چنین « صلح مسلح ! » عملیات خونین یک روستای کوچک بنام «مارجه» را واقع در ولایت هلمند یعنی منطقه ای قرانتین شده نظامی که از همان اول تشکیل اداره مؤقت در افغانستان زیر چتر امنیتی و نظامی ارتش و نیروهای مسلح انگلیسی قرار داشت و به تائید اکثر گزارشهای مطبوعات معتبر جهانی پشه ای نیز بدون مجوز انگلیسها نه میتوانیست بر زمین و آسمان ولایت هلمند پر زند ، به خاک و خون کشید . چنانچه هیچکسی حتی کارشناسان و متخصصان نامدار علوم سیاسی که در رادیو تلویزیون های ۲۴ ساعته " قصیده ها " پخته می کنند و در بدل « چند دالر نا قابل » و رسیدن به یک مقام تخیلی شبه دولتی صحرای خشکیده افکار عامه مردم فقیر ما را آماده میسازند ، به این حقیقت اشاره ای نه کردند که چگونه این همه تروریست و طالب و القاعده در دهکده ای بنام « مارجه » که تحت سیطره ای مستقیم نیروهای نظامی انگلیس قرار داشت یکشبه همچون سمارق روئیدند ؟ و راستی داستان سرنوشت آن همه هواپیما ها و چرخبال های نظامی که به قول مقامات بلند رتبه دولت جمهوری اسلامی افغانستان منجمله جلالتمآب حامد کرزی مخالفین مسلح کشور را از حوزه جنوب غرب افغانستان به سمت شمال انتقال میدادند به کجا رسیده است ؟ و چگونه بود که آن همه مخالف و معاند دسته ، دسته و گروه ، گروه و به روز روشن در طیاره های نظامی در دشت های سرسبز شمال این کشور جابجا می شدند ؟ این حرف یک معاند مسلح نیست بلکه گفتاری از مرد شماره اول مملکت یعنی حضور اعلیحضرت حامد خان کرزی است که به مثابه رئیس جمهور کشور چین یک کنفرانس مطبوعاتی نزد اهالی مطبوعات بدون پرده و اغماض دیپلماتیک بیان فرموده اند . بنأ درپرتو چنین امادگی های دیپلماتیک رزمی و یا به قول معروف سیاست « چانه و فشار » بر مخالفان و معاندان است که باید جنگ و عملیات خونینی که از زمین و فضا بر مردم بی گناه « مارجه » ادامه دارند سلسله ای از همین « پروژه صلح خونین » دانست و بدون تردید پس از سبک سنگین ساختن و ارزیابی عمیق و دقیق منافع استراتژییک میان دو هرم قدرتمند ائتلاف جهانی ضد تروریسم یعنی ایالات متحده امریکا و انگلستان ریشه در معادلات منافع آن قدرت ها باید جستجو کرد! اینجا است که روشنفکر امروزی ، در اکثریتی از کشور های عقب مانده منجمله افغانستان هر جایی که زندگی میکند بصورت مشترک دُچار سرنوشت مشابهی اند ، یعنی یک درد ، یک نیاز و یک انتخاب مشابه و مشترکی را بر شانه های سحیف و ضعیف خویش حمل میکنند .! تجربه سه دهه زندگی پر درد و رنج مردم ما گواه این واقعیت تلخ است که اکثریتی از کتله های نیمه روشنفکری در جامعه ما با تقلید سریع و تهوع آور از جوامع بزرگ صنعتی جهان بی آنکه دارای یک « آگاهی اجتماعی » و به قول دانشمندی یک « شعور خود آگاه انسانی » باشیم با براه انداختن یک نهضت دروغین « شبه تمدنی » در زیر یوغ برده گی و ذلت و سلطه بیگانه گان مانده ایم .

یک مغالطه ناقص و استراتژیک :

میگویند ناپلئون بنا پارت امپراطور معروف فرانسه عادت کرده بود که از تمامی سربازانش سه سوال را بپرسد ، اول اینکه چند سال است که خدمت سربازی میکنی ؟ دوم : چند سال سن دارید ؟ و سوم من را بیشتر دوست دارید یا کشورت را ؟ روزی یکی از سربازان که کربود و درست نه می شنید و جواب سوال ها را از قبل آماده کرده بود مگر از بخت بد وی ناپلیون سوالات را وارونه مطرح کرد و از سرباز پرسید ، چند سال عمر دارید ؟ سربازی که سوالات را از یاد پاسخ میداد گفت : که دو سال علیحضرت ! ناپلیون با تعجب پرسید : چند سال است که خدمت میکنید ؟ سرباز جواب داد بیست و سه سال عالیجناب ! ناپلئون که از غصه به هیجان آمده بود پرسید که من را مسخره کرده اید یا خود را ؟ سرباز مطابق معمول جواب داد که هر دو را قربان !

مسخره ترین و درعین حال نا عادلانه ترین تحلیلی که تاکنون شنیده ایم و خوانده ایم و مصداق عینی داستان آن سرباز « کر » با گوشهای نا شنوا است ، همان استراتژیی جدا ساختن به گفته ای استراتژیست های نظام سرمایه داری حاکم « طالبان افغانی » از سازمان جهانی و تروریستی معروف به « القاعده » است که توگویی از همان آغاز به اقتضای منافع همین قدرت های مافیائی بصورت یک برنامه استراتژیک یکجا شده بودند و امروز وقتی مقتضای معادلات منافع طبقات حاکم بر فاکتور ها و فرا متر های جدیدی تنظیم میگردد فرمان یک « سفر برئی استراتژیک » را صادر مینمایند . !! مواظب باشیم این خط به ظاهر آشتی ی مصلحت جویانه ای که از سوی قدرت های بزرگ صنعتی بصورت یک ضرورت « استراتژیک !! » و « حیاتی !! » در لابلای پوشش شعار های دهن چربکنی از جنس نژاد و قومیت گرائی افراطی برای مردم سرافراز ما پیشنهاد میگردد و بر اجرای آن همه ملت های جهان سوم بویژه مردم جنگ زده افغانستان را ملزم می شمارند ظهور نوعی از فاشیسم سرمایه داری است که در جهان معاصر و در آغاز قرن بیست و یکم با داعیه دموکراسی و عدالت خواهی انسانی هیچگونه سنخیتی ندارد . زیرا طالبانیزم تنها نام یک گروه و اسم خاص نیست ، بلکه پدیده ای عام در عرصه نظریه و روش و یاهم گفتمان و قرئت ویژه ای مذهبی است که هرچند در کشور ما افغانستان به علت شرائط ویژه اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی نمودی بارز و متعین یافته است اما میتواند درهرجائی دیگر که زمینه مساعد و محیط مناسب پیدا کند ، پدیدار شود و ریشه های خود را در خاک آن جامعه بگستراند ، همچنان طالبانیزم هرچند به عنوان یک گفتمان ، پدیده ای جدید و متعلق به زمان ماست مگر ریشه های منفرد و عنصری آنرا میتوان در تاریخ جهان اسلام با خارجی گری ، اشعری گری و سائر قرئت های بنیاد گرایانه تبار شناسی کرد ، یعنی در قرنتی که عقل و عقلانیت جایگاهی نداشته است و برای آن در حوزه دین شناسی هیچگونه اعتباری قائل نیست . عناصر و مؤلفه های منفرد و پراکنده طالبانیزم در دو وجه مذهبی آن در قرون گذشته و دوران ما قبل مدرن ، کمتر بحران زا می شد زیرا معادلات تکامل اجتماعی بشر آن دوره کمتر با متون و نسخه های فقهی گفتمان طالبانیزم و بنیاد گرائی در تصادم واقع می شدند زیرا اقتضای پیشرفت عمومی و تکامل بشر چنین حکم میکرد و در مجموع میتوان گفت که تکامل عمومی هستی و کائنات که « انسان » به مثابه « خلیفه خدا » بریستر آن بوجود آمد و در زمین و برای انطباق باشرائط عمومی تکامل اجتماعی آنزمان حامل پیام ساده و روشن «دینی» بود همچنان پدیده طالبانیزم در تمامی حوزه های اعتقادی ، عبادی ، اخلاق و معاملات (فلسفه ، سیاست ،

حقوق و...) انگاره ها و تیوری های ثابت ، جامد و دگم را به عنوان تیوری های دینی ، ثابت و خدشه ناپذیر باور دارند و برای انسان ، عقل و تجربه بشری کوچکترین اعتباری قائل نیست . همین رویه سبب شده که با برخی از گروه ها و نیروهای قمه بدست تروریستی و خشونت طلب مانند شبکه های عنکبوتی « القاعده » و ده ها گروه کوچک و بزرگ شبه مذهبی با ملاحظه شرائط فراهم شده از سوی دشمنان صلح بشری ارتباط قائم میکنند و این فرآیند بیمار و معیوب ارتباطات و تماس ها ، توسط قدرت های بزرگ سرمایه داری با نگاه غیر اخلاقی و مادی به حوزه مسئولیت های اجتماعی و سیاسی در جوامع بشر جابجا و نهادینه میگردد ، طبیعی است که در این صورت مسأله حقوق بشر و نگهداشت کرامت انسان هیچگونه جایگاهی نه خواهند داشت ، چنانچه می بینیم مهمترین تاکتیک حاکمیت مافیائی در جامعه ما بویژه در مرحله کنونی که اکثر راه حل ها بنام انجام اصلاحات ساختاری در جامعه افغانی و در راستای اجرای " دقیق !! " « قانون اساسی ، صلح و عدالت » با مهر و مجوز شرکت های تجاری و بزرگترین شرکت ها و کارتل های نظام سرمایه داری اجراء و عملی میگردد . جالب و شگفت انگیز است که نسل معاصرو انسان کنونی با تمام درک و شناخت و اقیعت های موجود تاریخی که کره زمین با همه پیچیده گی های علمی و سینه ای لبریز از اسرار الهی که هنوز هم انسان به عنوان « جانشین و خلیفه خداوند » در زمین بر آن چیره نه شده و جهان به یک دهکده ای بزرگ مبدل گشته است تمسک راستین و بدون تظاهر و ریأ به قانون ، صلح حقیقی و عدالت واقعاً اجتماعی و اقتصادی ، انگیزه بزرگی برای تمامی تلاشها و مجاهدتها ی انسان معاصر است . چنانچه پیش از این نیز به فرآیند استراتژیک « صلح مسلح » اشاره شد این روند صلح و آشتی را نه میتوان بیش از یک کاپی مضحک و کارتون مانند و شبیه با شیوه معروف و مرسوم در جامعه ما یعنی « نقل مطابق اصل است !! » سیاست های دراز مدت کشور های بزرگ صنعتی که در افغانستان به بهانه مبارزه با « تروریسم و القاعده » مشغول شکار انسان ها اند ، تلقی کرد . اما آنچه که از اراده و نیت واقعی کشور های بزرگ و مافیای حاکم در افغانستان نسبت به این پروژه برملا میسازد همانا تفکیک « طالبان افغانی » از سازمان تروریستی « القاعده » است که مغائر با ارزشها و میثاق های پذیرفته شده جهانی در زمینه حقوق بشر است . چنانچه اعلامیه حقوق بشر که بتاريخ دهم دسمبر ۱۹۴۸ از سوی کشورهای عضو سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است در آغاز و مقدمه اعلامیه مذکور حکایت دیگری را باز گو میکند و این حکایت خود بر این واقیعت تلخ و درد ناک صحنه میگذارد که متأسفانه هنوز هم مافیای قدرت در افغانستان و منطقه بجای نشانه گیری عوامل و ریشه های اصلی خشونت و دهشت افگنی که همانا وجود فقر عمومی اعم از فقر فرهنگی و اقتصادی در جامعه است بیشه ها و شاخچه ها را نشانه گرفته اند : « از آنجایی که به رسمیت شناختن منزلت ذاتی و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر همه اعضای خانواده بشری اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است؛ از آنجایی که بی توجهی و نادیده انگاشتن حقوق بشر منجر به اعمال وحشیانه ای شده است که وجدان نوع بشر را به عصیان واداشته است؛ و ظهور دنیایی که در آن بشر بتواند از آزادی بیان و اندیشه بهره مند گردد و فارغ از هراس زندگی کند به بالاترین آمال بشر تبدیل شده است؛* .» حقیقتی که در این بخشی از اعلامیه حقوق بشر نهفته است و انطباق آن با عملکردهای هزاران سرباز خارجی و مستقر در کشور ما افغانستان تفاوت و تناقض چشمگیری دارد البته میتوان این پارادوکس و تضاد را ناشی از بینش معیوب و ناقص جهان بینی لیبرال نظام بورژوازی جهانی که با درد و دریغ از نزدیک به یک دهه بدینسو در سرزمین افغانستان مشغول

شکار « انسان » اند ، دانیست . البته عیب مهم اصلی در نظریه فلاسفه جهان بورژوازی معاصر در مورد « انسان و کائنات » آنگاه بر ملا وهویدا می گردد که فلاسفه ، دانشمندان و محققان متعهد معاصر تناقض آشکار چگونگی و نوع بینش تاریخی فلاسفه ، دانشمندان و عموم محققان نظام بورژوازی نوین نسبت به جوهر اصلی « زندگی انسان » که در ترمولوژی قدیم و جدید « فطرت » انسانی نامیده میشود ، دریابند . بنابراین باید پذیرفت که کشور ما یکی از دردناکترین و غم انگیز ترین دوره های حیاتش را تجربه میکند و باز هم باید پذیرفت و به این حقیقت تلخ و غیر قابل انکار نیز اعتراف کرد که متأسفانه گروه های و جریانهای نیز یا آگاهانه به خاطر حفظ منافع طبقاتی و آنچنانی خویش وضع موجود را بهشت موعود می دانند و در راستای بقای سیستم موجود بزرگترین هزینه ها را متقبل میگردند ، و یا اینکه علی الرغم وقوف بر وضع تاریک در جامعه کنونی در جلد کارگزارانی فرو میروند که مغازه حاکم یعنی « شرکت سهامی با صلاحیت های لا محدود مافیائی » در کسوت « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » را در تاریخ کشور ما بر پا کرده اند .

یا هو

۷ نومبر سال ۲۰۱۰ میلادی

* بخشی از مقدمه ای اعلامیه جهانی حقوق بشر که بتاريخ دهم دسمبر سال ۱۹۴۸ میلادی منتشر شده است